

تن که او مرگ جان بود ز رفتار بماند در پیت بسکه به حرای طلب تا ختمش
 منم آن رندمقامر که ز سرمایه عمر داشتیم جانی و در راه وفا با ختمش
 عبرت این آن غزل نغز وحید است که گفت
 از درم دوست فراز آمد و نشناختمش

غزل فرات

آنکه دیشب بنگاهی دل و دین با ختمش آه که امروز گذشت از من و نشناختمش
 با من دلشده امروز چرا یار نشد آنکه دیشب بنگاهی دل و دین با ختمش
 گرچه از آتش حرمان تن و جان سوختم را لیک آ که ز وفا داری خود ساختمش
 بسکه در خانه دل ماند غم فرقت یار من بکنک آدم و خانه پیرداختمش
 عقل پر و سوسه میگردم در ره عشق بیکی جام می از و سوسه انداختمش
 خرمن عمر من از شعله دل سوخت بقا بسکه در آتش هجران تو بگداختمش
 بی دل آرام چو دلرا نبد آرام فرات
 رخس شهت که بیابان طلب تا ختمش

صدرالدین ریعی

صدرالدین ریعی . یکی از شعرای گمنام بزرگ است که در
 هیچ تذکره از او نامی نبرده اند اینک استاد فاضل کامل آقای ملک الشعرا
 شرح حال او را از کتب تاریخ استخراج و بنام احیای آثار اساتید
 اداره ارمغان فرستاده اند

وحید

ربیع شاعر ، صاحب کردنامه یا کرت نامه از مردم فوشنج (۱)
 و پسر قاضی فوشنج است که خود نیز بسمت خطابت آن ناحیه بر قرار
 بوده و او را در تواریخ گاهی خطیب فوشنج گاه پسر قاضی فوشنج
 و گاه صدر الدین ربیع نام میبرند
 این شاعر از ندمای ملك فخرالدین سومین ملكی از ملوک کرت بوده
 و بامر آن پادشاه کتابی بوزن تقارب در تاریخ ملوک غور و آل کرت
 بنام (کرد نامه - کرت نامه) به رشته نظم کشیده و در اواخر قرن
 هفتم هجری بسببی که ذکر خواهد شد بحبس پادشاه افتاده و همدران بیفوله
 جان گویای وی خاموش شده است و راهی برای تاریخ تولد و وفاتش
 بدست نیامده است

ربیع شاعری قادر و با شهامت و تند هوش و مردی شجاع و عیاش
 بوده ، در عصر خود در خراسان و عراق بی نظیر و اسلوب شاعریش
 ساده و هیجان بخش ، سر انجام در بهار نو جوانی گل زند گیش

(۱) حمد الله مستوفی در نزهت القلوب مینویسد

فوشنج از اقلیم جرم طولش از جزایر خالدا (ص د ه و)
 عرض از خط استوا (لدنه) شهری کوچک است و ولایتی بسیار از
 توابع آنست و قصبه کوسوی (و خسروگرد) و (روح)
 داخل آن ولایت است و مواضع معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور
 و خربزه و میوه اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صدو چند نوع انگور
 دارد و آسیا های آن همه بیاد میگردد و گویند که فرعون که در
 زمان موسی در مصر بوده از آنجا بوده و هامان که هم وزیر اوست
 هم از آنجا است و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است
 (بین فوشنج و هری هشت فرسنگ است بر راه نیشابور) الخ این
 فوشنگ یا فوشنگ یا فوشنج امروز در خاک افغانستان واقع شده و جانی
 مخروبه است .

از بار فرو ریخته و پیوند عمرش به تیغ جلاد جور و استبداد از
هم گسیخته است

نه تنها از آثار او که قطعات منتهای صناعت استادانه روزگار خویش را دارا
بوده قدر قابلی بر جای نمانده، بلکه سرگذشت اند و هگین
و مظلومیت سرشک انگیز این شاعر جوان و گوینده استاد و حتی
نام و نشان خشک و خالیش هم تا امروز از نظر از باب تتبع و خوانندگان
سرگذشت شعرای پارسی زبان دور و با اینکه در دو تاریخ معتبر
ذکری از وی شده باز معلی که ذکر خواهد شد نامش بر اغلب نویسندگان
و زنده کنندگان آثار افاضل تا امروز مستور مانده است.

در هیچ تذکره و سفینه ای این تخلص و عنوان را ندیده و مثل
بیشتر از آثار شعرا و فضلالی خراسان که در این قرون منحوس میزیسته
اند هر چه داشته بیادرفته و همین اندازه هم که ما امروز بدان دسترس
یافته ایم به سبب تصرفات و دست اندازی های بیجای نساخ و طابعین و
غلط بازی خفه کننده ای که در هر استنساخ و چاپی تا با امروز رایج است -
تزدیک بود که از بین برود!

فقط دست اتفاق در این جا کار کرده و مرا بمختصر مطالعه ای

که توانست پرده از نام این شاعر بردارد و امداد نمود

بتازگی یک جلد کتاب تاریخ خطی فارسی بی سرونه بدستم
افتاده که بعد از مقابله معلوم شد جلد چهارم از تاریخ روضه
الصفاء است (۱)

در ضمن مطالعه نسخه مزبور گاهی باشعار و قطعات شعر خاصه

(۱) روضه الصفاء تالیف محمدبن خداوند شاه مشهور به خوند
میر متوفی در سنه ۹۰۳ هجری دو چاپ خورده یکی در هند
دیگری در سنه ۱۳۷۰ هجری در تهران باهتمام مرحوم رضا قلیخان
هدایت و بامر ناصرالدین شاه.

مثنویاتی ببحر تقارب بسیار متین که بمناسبت تاریخ ثبت افتاده ، بر میخوردم و با وجود آنکه مجلات روضه الصفا را مکرر مرور کرده بودم ، ابیات مزبور بنظرم غیر مانوس میآمدند و بعد از مقابله با نسخه چاپ تهران معلوم شد اشعار مزبور را در موقع چاپ کتاب عمدا انداخته اند و همچنین تصرفات خنک دیگری که نظیرش بسیار دیده شده است در نسخه چاپی بکار رفته (۱) خلاصه در قسمت مطالعه حال ملوک کرت (۶۵۰ - ۷۸۳) بقسمتی بر خوردم که بکلی تازه و غیر مانوس بنظرم آمد و آن فصلی بود در ضمن شرح حال ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کرت (۶۹۳ - ۷۰۵) در تحت عنوان (ذکر خطیب فوشنج) که همین ربیعی شاعر باشد -

و بلا فاصله چون نسخه خطی مفاوط بود باز بنسخه چاپی روضه الصفا مراجعه شده و این فصل را نهیچوجه در نسخه چاپی نیافتم .

(۱) منجمه در هدایت نسب ملوک کرت در ضمن شرح حال عز الحق والدین عمر مزعنی در نسخه خطی موجود در نزد اینجانب مینویسد .

« و شیخ مرحوم عبداللہ مانی (مانی) مؤلف تاریخ قدیم هرات در مدح او قصیده غرا دارد و این چند بیت از آن قصیده در این مقام ثبت افتاد

ایام شد مساعد و امید شد غنی در عهد عزدین عمر آن شاه مزعنی
فرخنده خسروی که ز کحل سخای او ☪ دارد همیشه دیده حاجات روشنی
خورشید با ترفع و گردون با علو ☪ با جاه او محقر و با قدر او دنی
در عهد او (غزا) نکند عزم پر دلی ☪ وز بیم او فلک نکند رای توسی
بی هیچ شبهه روز سخا و گه مصاف ☪ او راست بزم حاتمی و رزم بیژنی
چون هفت چرخ ارچه بلند است همتش ☪ هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی

نا چار برای رفع احتیاج و دفع التباس بنسخه چاپی جیب السیر که در دسترس بود مراجعه کردم و در همان مقام نامی از خطیب فوشنج و اشارتی عینا شبیه بهمین فصل یافتم ولی مثنویاتی که در نسخه خطی روضة الصفا بود در آن دیده نشد

نا گزیر بهمان قسمتی که از متن نسخه خطی روضة الصفا میشود استفاده کرد قناعت مینمایم - و متأسفم که کتاب خانهای تهران بقدری محدود و مقفل است که در این موارد نمیتوان این احتیاجات را با سهولت مرتفع ساخت و مواعیدی را هم که مکرر صاحبان داعیه در ایجاب کتاب خانه بما میدهند بقدری گزاف است که خیال میکنم فقط از برای فریفتن شخص مستمع باشد! ..



نقل از نسخه خطی روضة الصفا جلد چهارم در ضمن حالات

بقیه باورقی صفحه ۲۸ در بعضی از تواریخ آمده که نسب ملوک کرت سلطان سنجر ملکشاه منتهی میشود و مؤید این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنج در مدح ملک فخرالدین گوید :

قاعدة دودة سنجر تویی ^{کامل نام انسانی واسطه ملک اسکندر تویی}

در تاریخ و صاف مدکور است که مادر آن هنگام که میان ابا قاضی و بر کاخان منازعت دست داد ملک شمس الدین کرت از صف ابا قاضی تاخته در میدان آمده گفت منم نور دیده سنجر و والی ملک اسکندر «
(انتهی)

بجای تمام این قسمت در نسخه چاپ تهران صفحه ۶۱ مینویسد :
« شیخ مرحوم عبدالله بامی مؤلف تاریخ هرات در مدح وی گوید بیت :
افلاک شد مساعد و ایام شد غنی در عهد عزدین عمر انشاه مرعنی .
در بعضی از تواریخ مدکور است که نسبت ملوک کرت منتهی بساطان سنجر ملکشاه میشود
(انتهی)

(ملوک کرت) (۱)

ذکر خطیب فوشنج

یکی ازندمای ملک وخر الدین صدرالدین خطیب فوشنج بود که ربیعی
تخلص کردی و او بحدت طبیعت وجودت اتصاف داشت ، اشعار
خوب دارد و ملک وخر الدین او را فرموده بود که حکایات پدیران و
سرگذشت ایشان را از جهانگیری ودلاوری و رنق و فتق هر يك از آن
جماعت و شرح خدمتش را در قلعه خسار و کیفیت بیرون آمدن او
از آنجا با سایر احوال او از صلح و جنگ با اعدای دروزن شاهنامه
در سلك نظم کشد و ربیعی مدت چند سال بساختن و پرداختن احوال
ملوک (غور) اشتغال نموده آن را به (کرد نامه) موسوم گردانید .
و در آن مدت از اصطناع واحسان نسبت بوی دقیقه مهمل نگداشت و از
آنجمله هر ماه هزار درم از خزانه ملک باو میرسید و خطیب بسی
معربد و عیاش اکثر اوقات بشراب و شاهد بازی گذرانیدی و بعطایای
ملک قناعت نکردی و توقعات دیگر فرمودی و مشرب او و وافق روش ملک نبود زیرا که
ملک وخر الدین بیوست عبادت کردی و ربیعی شراب خوردی و بنا بر تباین مزاج

(۱) ملوک کرت از اوایل عهد او کتای آن بین [۶۴۸ - ۶۵۰]

تا زمان یورش امیر تیمور باردوم بخراسان (۷۸۳) در حدود غور
و هرات و قهستان یاد شاهي نیمه مستقل داشته و اسامی آن ها بقرار
ذیل است :

• ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر .

• « شمس الدین کهین .

• « وخر الدین .

• « غیاث الدین .

• « شمس الدین .

• « حافظ .

• « معز الدین حسین .

• « غیاث الدین پیر علی .

مزاج جانین ربیعی از ملک فخر الدین متوحش و خایف گشته ناکاه
 بی رخصت متوجه ولایت قهستان شد و در آنجا چند گاه بملازمت
 شاه علی بن ملک ناصر الدین سیستانی قیام نمود و در حضور او از
 فخرالدین شکایت بسیار نمود و آخر الامر شاه علی دو بست دینار باو
 داد و گفت تو حریف ما نیستی از این ولایت بیرون رو و نواب و
 و خواص شاه علی با او گفتند که : از ملک عجب مینماید. که
 شاعریرا که در عراق و خراسان عدیل و نظیر ندارد از درگاه خود
 میراند . شاه علی در جواب گفت که : هر چند این فوشنچی
 شعر خوب میگوید اما بی وفا و حق ناشناس است چه بعد
 از ده سال که ملک فخر الدین او را تربیت کرده و مقرب
 مخصوص گردانیده امروز که از وی رنجیده پیش من زبان بعیب او
 میگشاید فردا که از ما برنجد در مجلس دیگران هرچه خاطرش خواهد
 از ما بر زبان راند .

فی الجملة خطیب از قهستان به نیشابور آمد و از آنجا خواست که
 بعراق رود و لامحاله در مجلس اعیان و اشراف آنجا بخت او (ملک فخرالدین)
 زبان گشاید بنا بر این ملک فخرالدین مکتوبی بر ربیعی فرستاده اظهار
 اشتیاق و وعده های جمیل کرد و ربیعی از آن نامه مسرور شده گفت :
 انانی کتاب زادمورده قدری ^{عظیم} کما قال روحی «۱» لیلۃ القدری
 اما چند روز توقف نموده عاقبت رای او بر آن قرار گرفت که
 مکتوبی بحضرت ملک نوشته حال خود را عرضه دارد اگر جواب آن
 بخط ید ملک برسد متوجه هرات شود ، و در این باب عرضه داشتی
 در قلم آورده مصدر بقطعه گردانید که اوّل و آخرش این دو
 بیت است :

نیفکند فکرت کمند گمان

سلامی که بر قصد ادراک او

(۱) در اینجا کلمه در نسخه اصل افتاده بود

بدان شهریار جهان کز علو
 چو صد سنجر است و چو صد اردوان
 و چون عریضه ربیعی بملک فخرالدین رسید بر فور سطری چند قلمی
 کرده نزد ربیعی فرستاد و ربیعی ایمن و مطمئن از نیشابور بخدمت
 حضرت آمد و ملک او را هنگام ملاقات پرستش و اکرام فرمود و بدستور
 سابق در میان ندما بنشانید و ربیعی تصور کرد که ملک باو در غایت
 عنایت است و از باطنش هیچ خبر نداشت که بهانه قاصد جان او خواهد
 شد و بر حسب الاطمینان خاطر ربیعی فرمان داد تا جمله فضلا و شعرا
 اسلام اورفتند و با وجود آنکه فخرالدین در تقویت امر معروف و نهی منکر مبالغه
 تمام بجای آوردی و خلاصه را از شرب خمر نهی فرمودی ربیعی همچنان بر شرب خمر
 اقدام مینمود و مجلس می آراست تا شبی از شبها جمعی از اقربا و
 اتباع خود را جمع آورده بشراب خوردن مشغول شدند و چون بخار
 شراب بدماغ ایشان راه یافت در گفتگوی آمدند و کوئی بیمعنی در میدان
 خود ستائی انداختند :

بیت

یکی گفت من بیل شیر افکنم
 بیک حمله کوه از زمین برکنم
 دگر گفت چون (من) خروش آورم
 زمین و زمان را بجوش آورم
 یکی گفت خورشید رای من است
 سر آسمان زیر پای من است
 دگر گفت گو رستم ز ابلیس
 که پیوند ز کند اوران پردلی
 و خطیب بعد از لاف و کزاف روی بحضار مجلس آورده فرمود
 که : ای یاران موافق و ای دوستان مشفق شما اگر با من یکدل شوید
 اندک روزکاری را ولایتی ضبط کنیم و خالق را مطیع و منقاد خود
 گردانیم و مجموع قوم با خطیب بیعت کردند و ربیعی هر یک از حاضران
 مجلس را نامی نهاد مثل : شهریار اعظم و سام دیو بند و پهلوان مشت
 زن و معین تیغ کش و ربیعی گفت که بعد از ما به قرنهای کوبند که
 چنین شاعری بود از فوشنج که چندین مرد مبارز با او اتفاق نمودند

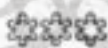
و کارهای خطرناک از ایشان صادر شد. و ربیعی تا آخر صحبت امثال این هدایات بر زبان میآورد. و چون روز شد شاگرد ربیعی که گاهی شعر گفتی و از اورنجشی در خاطر داشت بملك گفت ربیعی و تابعانش اتفاق کرده اند که بغلان قلعه روند و ملك متغیر شده تاج الدین یلدوز لقمان را با پنجاه نفر فرستاد تا ایشانرا و ربیعی را با هفتاد تن از یاران و متعلقان نزد ملك فخر الدین آوردند و ملك فرمود تا آنروز همه را در چاه کردند و روز دیگر احضار آنجماعت کرده از آن اتفاق استفسار نمود. مجموع انکار کردند الا ربیعی که گفت: از سرمستی این سخن واقع شد.

ملك فرمود تا بعضی از آن قوم را پوست کنندند و برخی را گوش و بینی و ابرام بریده بکد داشتهند و زمره را چوب زدند و فرقه از مردم طفل را بی تعرض رها کردند و ربیعی را بزندان بردند و او در آن حبس قصیده در مدح ملك گفته فرستاد و چون نزد ملك خواندند هیچ جواب نشنیدند و ربیعی مکتوبی بملك ارسال نموده فائدهای بر آن مترتب شد و چند بیت مثنوی نیز گفته پیش ملك روان کرد و آن ابیات در این مقام ثبت افتاد

تال جامع علوم انسانی
نظم

شاه ندارد چو تو کیتی بیاد	شاه و رای تو بکیتی مباد
قاعده دوده سنجر توئی	واسطه ملك سکندر توئی
دوده سنجر ز تو خواهد نوید	ملك سکندر بتو دارد امید
تاج کیان طرف غلامان تو است	تبع تو پیرایه فتح و ظفر
رای تو سرمایه شمس و قمر	فتح و ظفر تبع تو را جانشینار
شمس و قمر رای تو را پیشکار	به ز منت هیچ نکو خواه نه
به ز تو بر تخت کسی شاه نه	بد نیم آن به که پسندم کنی
بنده ام آخر بچه بدم کنی	

بد نبود هر چه پسندید مرد هان ز پسندیده خود بر مگرد
 ملك ستاننا ملكا خسروا شیر دلا قلعه گشا یا گوا
 از خود و خنسار یکی یاد کن داد کن از بهر خدا داد کن
 یا نظری کن بکله گو شه ای یا مددی بخش بره تو شه ای
 یا چو بزرگان بمن اندر گذر یا چو کریمان ز سرم در کدر
 یا بنعم دار مرا پای بست یا ز کرم دار ز من باز دست
 روح پدر پیر مرا شاد کن بهز خدا بنده ای آزاد کن
 جان چه ستانی که جوانم هنوز هست امیدم که بمانم هنوز
 گر چه گزیدی با یادی مرا جان و جوانی نه تو دادی مرا
 شاه جهانی بجهان زینهار آن چه ندادی مستان زینهار
 حیف بود خون گسی ریختن



نامه بر این نکته پایان رسید وز ره طی باز بعنوان رسید
 پس ببر شاه فرستادمش از خود گو از بنده خبر دادمش
 شاه جهان خسرو جمشید فر برده بشمشیر ز خورشید فر
 نامه من خواند ز سر تا پای و ز سر انصاف بفرهنگ و رای
 دوده و قرطاس و قلم خواست زود پاسخ از اینگونه بیار است زود
 گفت ای کشتنی تا سپاس مسخره تا کس حق تا شناس
 تو بجهان از چه سبب زیستی هیچ نگوئی که تو خود کیستی
 نیست تو را روی رهائی زبند خواه کنون گریه کن و خواه خند
 بند بساید پس از این پای تو چاه بود تا باید جای تو
 زنده سوی گور فرستادمت حال همین است خبر دادمت
 مخلص سخن آنکه عمر ربیعی در آن حبس پایان رسید و

کسی ندانست که چه کسان او را هلاک کردند (۱)



در نسخه حبیب السیر در ضمن حالات ملک فخرالدین در جانی می نویسد :

« و ربیعی شاعر باوی معاصر بود بکرت نامه را بنام نامی اونظم نمود » و در فصل جداگانه نیز سر گذشت ربیعی را با عباراتی که عینا از روی روضة الصفا بر داشته ، با مختصر تفاوتی ایراد می نماید

(۱) بقیة فصل فوق که تا آخر از نسخه چاپ تهران افتاده

بقرار ذیل است .

« و در شهر سنه خمس و سبعه مائة ملک سعید شمس الدین بن محمد بن ابی بکر کرت در قلعة (خنسار) از محنت آباد دنیا رخت بجنه العاوی کشید و بعد از هفت روز این خبر را بملک فخرالدین رسانیدند و روز دیگر ملک در مسجد جامع هراة عزای پدر خود بناشت و بعد از هفت روز برسم سلاطین رفیع مقدار ختمات کلام معجز نظام ملک جبار بجای آورد و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات ملک شمس الدین فرماید :

روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفصد و پنج شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفر دوس ازین سرای سینج و از جمله وقایع کلیه که در ایام حکومت ملک فخر الدین در شهر هراة واقع شد کشته شدن (دانشمند بهادر) بود بردست جلال الدین محمد سام کوتوال قلعة اختیار الدین هم در آن قلعه - تفصیل ابن فضیه در مجلد خامس از مساعدت وقت مامولست و هنگام قدوم دانشمند بهادر بهراة ملک فخر الدین بایان کوه رفته بود و بعد از قتل دانشمند بهادر او باندک فرصتی بمرض طبیعی هم در آن قلعه وفات یافت

انتهی

منجمه در اول فصل باین عبارت آغاز میکند که : « ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لیب ، مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود و در قصبه فوشنج نامر خطابت اشتغال میفرمود بواسطه جودت طبع وحدت ذهن درسلک ندماء وخواص ملک فخرالدین کورت انتظام یافته بود و بنابر اشارت ملک کورت نامه را بروزن شاهنامه در ذکرملوک غور بسلك نظم در آورد و در آن مدت که بانشاء آن کتاب مشغول میبود ملک نسبت با و انعام واحسان مفتوح داشت وهرماه هزاردرم زر نقد از خزانه بدو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود هرچه بدستش میافتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم ملک فخرالدین شده دیگر چیزی میطلبید و حال آنکه ملک فخرالدین (ورق الخیال) میخورد و ربیعی همواره باده صاف میل میکرد و بنابرمبایت مشرب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته از خدمتش بی رخصت بتهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک صدر الدین سیستانی پیش گرفت در آن اثنا روزی در مجلس شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین گشود . . . » از این جا تا آخر فصل عبارات هر دو کتب تقریبا یکی است فقط در موقع عزیمت ربیعی از قهستان به نیشابور و قصد سفر عراق حبیب السیر توضیح میدهد که او زمانی آنجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت (اولجایتو سلطان) او را غیبت نماید بنا بر این مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعده های جمیل فرمود الخ »

و نیز حبیب السیر در ضمن میثاق نامه ای که بدستخط ملک فخر الدین برای ربیعی آمد مینویسد که ملک سطری چند در قلم آورد که قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید . . . و در آخر فصل دو بیت از اخر قصیده ربیعی را که بدان اشاره شده است بطریق ذیل ایراد میکند :

نظم

تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است
 آفریننده میان من و تو خصم و حکم !
 در پناه تو گر یزیم بتو به به از انک
 گوشه دامت آن روز بگیرم محکم !

در پایان حبس ربیعی مینویسد : « مدت حیوة ربیعی در آنحبس
 پایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید »



از فحوای فوق - با اینکه هر دو مورخ بملك فخر الدین متمایل تر
 بنظر می رسند - باز برمی آید که ربیعی شاعری شجاع و هوشیار و
 ایرانی غیر تمند و فاضل و مردی صریح القول و ساده دل و از
 اجانب یعنی (مغولها) که در عراق و آذربایجان و شیراز تمکن
 و تفرغی بسزا داشتند بیزار بوده است دلایل این حالات از سرگذشت
 فوق بدرستی پدیدار است

زیرا ربیعی در عرض مدتی که با ملك فخر الدین بر سر می
 برده و سپس از وی رنجیده بازراضی بر رفتن عراق و تقرب بساط خوانین
 مغول نبوده و ماندن در خراسان را ترجیح میداده و در قهستان نزد
 والی و شاه آنجا پسر میبرده و پس از آنکه والی قهستان از ترس
 ملك فخر الدین بریعی خرج راه داده او را میدواند ربیعی ناگزیر
 بعزم رفتن عراق سفر میکند ، ملك فخر الدین از ترس اینکه شاعر
 مبادا در عراق و در دربار (سلطانیه) بشکوهش و گدازش مظالم
 اوسخن گوید باو مکتوبی ملاطفت آمیز مینویسد - شاعر با وجود عدم
 اعمتادی که بدولت و آقای سابق خود داشته از رفتن عراق منصرف
 و فقط بخط دست ملك فخر الدین میثاق خواسته و آن مرد بیوفا و
 دروغگو نیز از دادن خط و میثاق مضایقه نمی نماید و شاعر جوان

کنج پر مخاطره هرات را بر گنج و مشاعره فضلی عراق ترجیح داده بهرات میرود - ذره ای از خوی آزاد شاعری را رها نمیکند شراب خواری را با وجود مخالفت آقاسی از کف نمیدهد بقول صاحب حبیب السیر باده صاف را بر ورق الخیال رحجان می نهد -

و بهر صورت - در صورت صحت نسبتی که بوی دادند خود را از قلعه گیران و رجال آنصر و پهلوانان شمرده و بر فقایش گفته است که اگر با من یار شوید (دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد . .) و در استنطاقی که از وی نموده اند اقرار کرده و پیرامون دروغ نگشته . و در محبس نیز با آن صراحت و جدیت بیادشاه بی رحم مکتوب نوشته و آنطور جدی و مردانه شعر گفته و عاقبت هم در زندان شرافت جان داده و امروز در تاریخ نامش زنده است و فقط چهار سطر بعد از خبر مرگ او است که خبر مرگ ملک فخرالدین کرت را میخوانیم و این سطور را برای احقاق حق یکشاعر جوان که روزگار در ضمن هفت قرن هنوز او را فراموش نکرده است . مینگاریم .

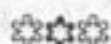
پروفسور سگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مسامیت ربیعی در شعر و سایر فنون منادمت . از همین چند گوهر گسیخته پیداست - خاصه که در تواریخ بدان اشارت رفته و بچند جا از شرح منقول فوق در استادی ربیعی تصریحی شده و بدیهی است که شاعری با این شهامت و شجاعت و صراحت قول . اگر در حماسیات خاصه بوزن قارب شعری گوید تا چه درجه دارایی قیمت خواهد بود ، افسوس که (کرد نامه) یا (کرت نامه) ربیعی فعلا از میان رفته است

اکنون ربیعی را بعد از خواندن فصل منقول بعد کفایت همه ارباب ذوق شناخته و ملک فخرالدین را نیز بمحض پرور بصحایف

تاریخ خواهند شناخت - لیکن نظر بعدم استطاعتی که اینجانب از حیث کتاب مبتلابدان هستم ، توقع دارم اشخاصی که بکتاب خطی بیش ازمن دسترس دارند ، در تصحیح اشعار ربیعی و اینکه آیا سایر نسخ خطی روضه الصفا هم دارای این فصل هست یا نه بامن کمک فرمایند .

• زیرا علاوه بر نسخ عدیده خطی يك نسخه هم از روضه الصفا در هندوستان بطبع رسیده که من آنرا ندیده ام و اگر هر دو نسخه چاپی از حیث سقطات نظمی و نثری شبیه بهم باشد جای بسی تأسف است (۱)



و نیز در پایان اشعار ربیعی چند شعری از زبان ملك فخرالدین

(۱) منجمله در نسخه خطی موجود در خاتمت جنك ملك معزالدين حسين باشیخ حسن و وجیه الدین مسعود سرمدار بعد از دستگیر شدن امیر فخرالدین محمود مستوفی المشتهر باین بعین و پرسش و نوازش ملك از وی مینویسد :

• و این بعین قطعه در فقدان دیوان خویش که در آن مصاف از دست داده بود گفته مدیل بمدح ملك حسین ساخت و این چند بیت از آن ثبت افتاد :

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نظم مولانا

گر بدستان بستد از دستم ملك دیوان من شکر ایزد کانکه او میساخت دیوان بامن است
 و رر بود از من زمانه سلك در شاهوار زان چه غم دارم چو طبع گوهر افشان بامن است
 و رز شاخ کلبن فضا م کلی بر بود باد کاشنی بر لاله و سرین و ریحان بامن است
 و رتهی شد بکصدف از لولوی لالای من پرز گوهر خاطر بچون بحر عمان بامن است
 بی عنایت گر بود گردون دون دون بامن چه باك چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است
 و در نسخه چاپی این صفحه ۴۶۶ این قطعه بالتمام افتاده و

بجای آن يك رباعی که مربوط بکتاب روضه الصفا نیست گدارده شده است !

خطاب بریعی ایراد شده است ، که تصور میرود جزء اشعار ربیعی نباشد و معلوم نیست آیا مورخ از قبل شاه ساخته یا ندیمان متملق از قبل او گفته و در محبس بشاعر بزرگوار فرستاده اند

بهر صورت تعصب مورخ نسبت بحماییت پادشاه از طسرنز بیانش

پیدا است و جای تعجب نیست که گفته اند :

هر کرا پادشه بیندازد کسش از خیل خانه نتوازد

اول اردیبهشت - ملك الشعراء بهار

استقبال قصیده خاقانی

خریداران ارمغان و دوستان نگارنده آن میدانند که ما هرگز در طریقه خودستانی و لاف و گزاف قدم نگذاشته و همواره در صد بوده و هستیم که مجله ارمغان در خوبی مرتبه قبول خاطر قضا و ادبای عظام برسد زیرا بقول حکیم قطران خود ستانی نوعی لزرعوت است و بعلاوه طریق قبول و راه از هاء بعقیده ما لاف و گزاف نیست کر چه در جامعه کتونی غیر از این راهی ندارد ما از معتقدین و پیروان شیخ بزرگ شیراز و چراغ هدایت بشیریم و او میگوید

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی

چه حاجت است بکوبدشکر که شیرینم

از آغاز تاسیس ارمغان تاکنون بیش از هزار نامه نظم و نثر نام تقریظ و تشویق اداره ارمغان رسیده و همه موجود است و هیچکدام را بهمین مناسبت درج نکردیم ولی چون در این اواخر از طرف بعضی از بزرگان کشور سخن و اساتید نامورین چند تقریظ منظوم و منثور رسیده و زحمات پنجساله ما را بقالم شعر و ادب محل ستایش و مورد تحسین قرار داده اند ، و نیز نظم و نثر آن تقریظات حاوی بسی نکات مهمه ادبیه است مخصوصاً قطعه منظوم و مکتوب منشور استاد بزرگ (شوریده) در شیوانی